نگاه روز

دستمزد فیلم‌نامه‌نویس حرفه‌ای، جلوگیری از ضرر در تولید

سیدجلال‌الدین دُرّی*

● فیلم‌نامه‌نویس اولین و مؤلف‌ترین شخصیت در تهیه یک فیلم است. او پیش از کارگردان کار می‌کند و مستقل از اوست. تنها جایی که میزان مؤلف‌بودن مستقل است، کار فیلم‌نامه‌نویس است. فیلم‌نامه‌نویس حرفه‌ای می‌تواند به شدت یک فیلم را تولیدی بنویسد؛ اصلا تفاوت نویسنده حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای در توانمندی اوست. برای نوشتن فیلم‌نامه‌ای که نه روی کاغذ بلکه روی پرده جذاب باشد، فیلم‌نامه‌نویس حرفه‌ای از نوشتن شخصیت‌های اضافی و لوکیشن‌های بی‌مورد امساک می‌کند یا اگر می‌نویسد لزوم آن را بارها بررسی می‌کند. در شورای مرکزی کانون فیلم‌نامه‌نویسان برای نخستین‌بار عدد پایه نگارش فیلم‌نامه را مصوب کرده‌ایم. حال که بحث دستمزد و کف مبلغ نگارش پیش آمده، عده‌ای ناله می‌کنند که چه خبر است؟ اکثر تهیه‌کننده‌هایی که سراغ فیلم‌نامه یا فیلم‌نامه‌نویس ارزان یا غیرحرفه‌ای می‌روند، ممکن است از دادن مبالغ ۸۰ تا ۲۰۰ میلیون فرار کنند و پیش خود خرسند شوند که چندین میلیون سود کرده‌اند اما نمی‌دانند متضرر اصلی هستند. یک فیلم‌نامه غیرحرفه‌ای با چند سکانس کوچک اضافی یا بازیگر اضافی، گاهی تا صدها میلیون تومان یا میلیاردها به تهیه‌کننده ضرر می‌زند و تهیه‌کننده غیرحرفه‌ای از این امر غافل است. در پروژه‌ای بودم که تهیه‌کننده مثل پروانه دور من می‌چرخید. اگر اراده می‌کردم هرچه می‌خواستم عین غول چراغ جادو ظاهر می‌شد. اصلا داشت به من برمی‌خورد. می‌گفتم شاید من را با کس دیگری اشتباه گرفته‌اند. چرا اینها این‌قدر به بازنویس فیلم‌نامه احترام می‌گذارند؛ همه‌جور امکانات از منوی باز غذا در هر کجا و هر چقدر اقامت رایگان و... تحملش را نداشتم. می‌خواستم خفه شوم. مگر ایران هم از این خبرهاست؟ مگر تهیه‌کننده پول یامفت دارد؟ خلاصه سر صحنه به خنده و شوخی از تهیه‌کننده پرسیدم آقا جریان این نویسنده‌سالاری در این پروژه چیست؟ دارد حالم بد می‌شود؛ چه نقشه‌ای برایم کشیده‌اید؟ حرف جالبی زد. تازه فهمیدم تهیه‌کننده‌های حرفه‌ای با فرزندان قهرکرده ننه‌قمر چه تفاوت‌های زیادی دارند. تهیه‌کننده گفت همه هزینه‌ای که برای تو می‌کنم از ماشین در اختیار و غذا و فلان و بهمان می‌شود ۱۰ میلیون؛ تازه اگر بشود... گفتم خب زیاد نیست؟ گفت هیچی نیست. اگر تو یک روز فیلم‌نامه را زودتر به من بدهی. آن بازیگر ماهی ۳۰۰ میلیون می‌گیرد، می‌شود روزی ۱۰ میلیون. آن فیلم‌بردار و گروهش و آن گریمور و این لوکیشن و آن فلان و بیسار. در حساب سرانگشتی هر روز کار من زودتر انجام می‌شد، صد میلیون به نفع تهیه‌کننده بود. خیلی ساده من را نمک‌گیر احترام و تشریفات و مبلغ دستمزد کرد و یک‌هفته‌ای جلوی ضرر دومیلیاردی تعطیلی کار را گرفت. تهیه‌کننده حرفه‌ای به نویسنده‌اش دستمزد حرفه‌ای می‌دهد. آدم حرفه‌ای استخدام می‌کند تا نویسنده کارکشته جلوی ضرر را بگیرد. این نکته را از باب تولید عرض می‌کنم خدمت تهیه‌کننده‌های محترم که وقتی پول کمتری بدهید و نویسنده تازه‌کار یا نابلد بیاورید (الزاما هر تازه‌کاری نابلد نیست) خب از چند جای دیگر ضرر می‌کنید بی‌آنکه متوجه شوید. بیایید نویسنده را و زحمتش را پاس بداریم. او لشکر یک‌نفره است. جای همه یک بار حرف می‌زند، جای همه می‌میرد، جای همه بازی می‌کند، صحنه را در ذهنش می‌چیند... لباس‌ها را تن شخصیت‌ها پرو می‌کند. اصلا یک بار فیلم را می‌سازد. جای همه کار می‌کند و کمتر از همه از سهم شهرت و اسم بهره می‌برد. سهم او چند ثانیه تیتراژ است، تازه اگر بقیه نخواهند در اسم با او شریک شوند. نویسنده یک مؤلف تمام‌عیار است. مؤلف مستقل است. او پایه‌گذار شغل برای همه همکارانش در سینماست. نویسنده را حرمت نهیم.

*عضو شورای مرکزی کانون فیلم‌نامه‌نویسان

خبر

بزرگان سینما رسول‌اف را تا دادگاه انقلاب همراهی کردند

● **گروه هنر:** روز گذشته، ۱۴ مرداد ۹۸، پیش از آخرین مهلت تقاضای تجدیدنظر در پرونده محمد رسول‌اف، جمعی از سینماگران، او و وکیلش، ناصر زرافشان، را تا دادگاه انقلاب همراهی کردند. یکی از سینماگران همراه گفت: «هر کسی همراه خانواده‌اش به دادگاه می‌رود و ما خانواده محمد رسول‌اف هستیم». بنا بر گزارش اعتمادآنلاین، اصغر فرهادی، رخشان بنی‌اعتماد، فاطمه معتمدآریا، کیانوش عیاری، بهمن فرمان‌آرا، مجید برزگر، جعفر پناهی، فرهاد توحیدی، امیر اثباتی، رضا درمیشیان، حسن پورشیرازی، کیوان کثیریان، جمال رحمتی، محمدرضا مویینی، پیمان حقانی و مجتبی میرطهماسب، همراهان رسول‌اف، رزیتا هندیجانیان (همسر) و ناصر زرافشان (وکیل) او بودند.

به مناسبت چهل‌وچهارمین سالروز مرگ «فریدون رهنما»

مواجه‌شدن با نام فریدون رهنما برای مخاطبان جدی ادبیات و سینمای ایران اتفاق غریبی نیست. این در صورتی است که با گذشت سال‌ها از مرگ او همچنان نام فریدون رهنما برای عامه مردم ناشناخته است. کسی که بر شکل‌گیری حرکت‌های مدرن و پیشرو در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ ایران نقش داشت و تأثیرش در سینما و ادبیات آن سال‌ها انکارناپذیر است. از حمایت شاعران نوگرا در سال‌های دهه ۴۰ تا کمک به سینماگران جوان برای ساختن فیلم‌هایشان و ورق‌زدن برگ‌هایی نو در سینمای ایران. تنها شش کتاب به زبان‌های فارسی و فرانسوی و سه فیلم سینمایی دستاورد زندگی هنری فریدون رهنما تا قبل از درگذشت او در ۴۵ سالگی است؛ اما تأثیر کارهای رهنما آن‌قدر عمیق است که ردپای او هنوز هم در ادبیات و سینمای ایران حس می‌شود. فریدون رهنما شاعر و فیلم‌ساز ایرانی چهارمین فرزند خاندان سرشناس رهنما بود که امروز ۴۴ سال از خاموشی ناگهانی‌اش می‌گذرد. رهنما به‌دنبال تبعید پدرش زین‌العابدین رهنما، روزنامه‌نگار و نماینده مجلس، در سال ۱۳۱۳ به بیروت می‌رود و پس از خلع سلطنت پهلوی اول در ۱۳۲۰ دوباره به ایران بازمی‌گردد و در دبیرستان فیروز بهرام درس می‌خواند. سه سال بعد برای تحصیل در رشته ادبیات به فرانسه می‌رود و در همان سال‌ها اولین دفتر شعرش را منتشر می‌کند. سال ۱۳۲۹ دوباره به ایران بازمی‌گردد و در کتابخانه مجلس شورای ملی کتاب‌دار می‌شود؛ اما چیزی نمی‌گذرد که روزهای سیاه پس از کودتای ۲۸ مرداد فرامی‌رسد و او که سخت بیمار است، برای درمان و فرار از فضای خفقان آن سال‌ها برای بار دوم به پاریس برمی‌گردد. دوباره و این‌بار در انستیتو فیلمولوژی دانشگاه سوربن مشغول تحصیل می‌شود و پایان‌نامه خود را با نام «واقعیت‌گرایی در فیلم» می‌نویسد که سال‌ها بعد نسخه فارسی آن توسط انتشارات بوف در تهران منتشر می‌شود. سال ۱۳۳۸ سال پربار برای رهنماست. او که حالا فارغ‌التحصیل شده، مجموعه شعر دیگری را به زبان فرانسه با نام «سرودهای کهن» با مقدمه‌ای از «پل الوار» منتشر می‌کند. به ایران بازمی‌گردد و مدیر مجله «فیلم و زندگی» می‌شود. چندین مقاله می‌نویسد و چاپ مجله را تا سه شماره ادامه می‌دهد. تحفه دیگر رهنما از پاریس اما چیز دیگری بود. «پرسپولیس» اولین فیلم فریدون رهنماست؛ فیلم کوتاه مستند ۱۹ دقیقه‌ای که داستان آن در خرابه‌های تخت جمشید می‌گذرد. در این فیلم رهنما تخت جمشید را از نو بازنگری می‌کند و هم‌گام با صدای تار و ضرب زورخانه در بین مجسمه‌های عظیم سنگی و ستون‌های فروریخته تخت جمشید دنبال هویت تاریخی خود می‌گردد. کار رهنما با فضای فیلم‌سازی آن دوران فرق دارد. انگار رهنما تحت تأثیر جریانی است که نبض آن کیلومترها آن‌طرف‌تر در پاریس می‌تپد. سکانس‌های کوتاه و پرش‌های زمانی و حرکات ساده دوربین در فیلم مؤلفه‌هایی است که درست در همان زمان دارد در سینمای فرانسه اتفاق می‌افتد. فیلم دوم رهنما به نام سیاوش در تخت جمشید پنج سال بعد در زمانی ساخته می‌شود که فیلم‌های فارسی پر است از رقص و آواز؛ اما رهنما این‌بار با اقتباسی از شاهنامه و با نگاه تازه‌ای به تخت جمشید بازمی‌گردد. فیلم داستان سیاوش را در تخت جمشید و در زمان حال روایت می‌کند. سیاوش در فیلم هرگز شکل اساطیری ندارد و حضور او در مرز دیروز و امروز در فیلم به‌گونه‌ای است که وجود خیالی او در دنیای واقعیت قابل لمس می‌شود. فریدون رهنما با سیاوش در تخت جمشید به بازخوانی صفحات تاریخ بازنمی‌گردد،

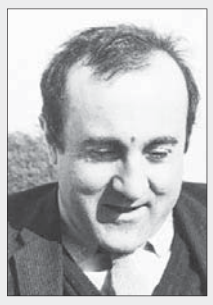

بلکه با برداشتن مرز حال و گذشته خیال و واقعیت روایتی تازه از سیاوش به وجود می‌آورد. این فیلم هم مانند فیلم اول رهنما مؤلفه‌های سینمای موج نو فرانسوی را دارد که دیگر در آن زمان پا گرفته است. همان پرش‌های زمانی و همان حرکات ساده دوربین. سیاوش در تخت جمشید در اولین نمایش خود در سینماتک پاریس به پرده می‌رود و مورد تحسین هانری لانگلوا، مدیر سینماتک پاریس، قرار می‌گیرد. بعدتر در سوئیس جایزه ژان اپستاین فستیوال لوکارنو را دریافت می‌کند؛ اما در ایران سیاوش در تخت جمشید با اقبال خوبی مواجه نشد. از نظر منتقدها فیلم پوچ و بی‌معنا و روشنفکرانه بود و حاصل شناخت ناقص مؤلف آن از شاهنامه و سینما. بعدها هانری کربن درباره فیلم نوشت که سیاوش در تخت جمشید ۵۰ سال بعد فهمیده خواهد شد. فریدون رهنما که دیگر در آن زمان به استخدام تلویزیون ملی درآمده است، رئیس بخش پژوهش تلویزیون ایران می‌شود. سال‌های بعد فریدون رهنما سعی می‌کند به سینماگران جوان کمک کند که فیلم‌هایشان را بسازند. به‌همراه فرخ غفاری پیشگام تأسیس مدرسه عالی سینما و تلویزیون می‌شود. به‌وجودآمدن شرایط جدید باعث می‌شود فیلم‌سازانی مثل ناصر تقوایی، پرویز کیمیاوی، هژیر داریوش، محمدرضا اصلانی و منوچهر طیاب امکان ساخت فیلم‌هایشان را داشته باشند و نتیجه‌اش می‌شود مجموعه‌ای از بهترین مستندهای ایران. فیلم سوم رهنما فیلمی است که در سال ۱۳۴۸ فیلم‌برداری آن آغاز شد و پنج سال بعد در سال ۱۳۵۴ به نمایش درآمد. فیلم، داستان کارگردان جوانی است که می‌خواهد نمایشی را درباره اشکانیان به صحنه ببرد و اوضاع وخیم مالی و اعتراض بازیگران برای ساختن نمایشی عامه‌پسندتر عرصه را بر او تنگ می‌کند. رهنما با این فیلم خودش را روایت می‌کند. تجربه‌های شخصی او در سال‌های فیلم‌سازی و سنگ‌اندازی‌های افراد و... همه دستمایه این می‌شود که رهنما «پسر ایران از مادرش بی‌اطلاع است» را بسازد. فیلمی که باز هم مانند کارهای دیگر رهنما به‌دنبال یافتن هویت تاریخی خود است و نگران از اینکه آینده آن چه خواهد شد. فیلم پس از نمایش باز هم در فرانسه تحسین می‌شود و باز اقبال خوبی در ایران ندارد. چند ماه بعد رهنما در ۱۷ مرداد ۱۳۵۴ بر اثر سرطان در پاریس از دنیا می‌رود و «پسر ایران از مادرش بی‌اطلاع است» تبدیل می‌شود به آخرین فیلم و وصیت فریدون رهنما. شاید مرگ مجالی برای ادامه کاری که رهنما در پی آن بود نداد؛ اما تأثیری که او بر ادبیات و سینمای ایران گذاشت، بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ کسی که به نقل از پل الوار: با صدای رسا آوازهای پاک و بلندپایه‌اش را می‌سرایید.

گفت‌وگو با منیر چاووشی‌نسب، نقاش

خود راه بگویدت که چون باید رفت

فرانک آرتا

منیر (فاطمه) چاووشی‌نسب سال‌هاست که نقاشی می‌کند .اما کمتر در رسانه‌ها حضور داشته. به قول خودش کار در خلوت را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد. به مناسبت برگزاری نمایشگاه انفرادی و گروهی با او گفت‌وگو کردیم.

در دهه ۶۰ نقاش فعالی بودید. چرا سال‌هاست نمایشگاه نقاشی برپا نکرده‌اید، تا اینکه سال گذشته نمایشگاه انفرادی خود را در گالری «فرمانفرما» برپا کردید. علت چیست ؟

اگر سال‌های تحصیل را در نظر نگیریم، از سال ۱۳۶۰ جدی و پیگیرانه مشغول نقاشی هستم و اولین نمایشگاه انفرادی خود را در سال ۱۳۸۱ در «گالری برگ» برگزار کردم که تجربه این سال‌ها یک جا جمع شده بود، به‌طوری‌که وقتی معلم ما استاد ابراهیم جعفری با تعجب پرسیدند این کارها را کجا انجام دادی؟ خندیدم و گفتم: در آشپزخانه! گفتند باید این موضوع را برای دانشجوها تعریف کنم که از همین حالا آتلیه می‌خواهند!با توجه به اینکه در سال ۱۳۵۶ وارد دانشکده هنرهای تزئینی شده بودم، به‌طور معمول باید در سال ۱۳۶۰ فارغ‌التحصیل می‌شدم که به‌واسطه تعطیلی دانشگاه‌ها در زمان انقلاب فرهنگی این اتفاق به سال ۱۳۵۶ موکول شد. با حاکم‌شدن شرایط جنگی، موضوع پایان‌نامه‌ام درباره جنگ شیمیایی در جزیره فاو بود. با راهنمایی استاد بهمن بروجنی تابلویی با تکنیک رنگ و روغن روی بوم اجرا کردم. این اثر هم‌اکنون در گنجینه حوزه هنری است. حدود سال ۱۳۶۵ به مدت سه سال تدریس طراحی به خانم‌ها در حوزه هنری بر عهده‌ام گذاشته شد و در حدود سال ۱۳۷۱ به‌عنوان عضو برای همکاری به این مرکز دعوت شدم. فعالیت فرهنگی و هنری حوزه هنری در آن سال‌ها برایم تداعی‌کننده «ربع رشیدی» در دوره ایلخانی بود که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر باتدبیر غازان‌خان، آن را در تبریز بنا کرد. به‌هرحال با چنین خوش‌بینی‌ای پذیرفتم. روش کار چنین بود که در برابر ارائه چهار تابلو در سال، ماهانه حقوقی دریافت می‌کردم. بعدها متوجه شدم که حقوق آقایان با موقعیت تحصیلی همسان، دوبرابر خانم‌ها بود! و این برخورد سؤالی بزرگ در ذهنم ایجاد کرد! در مدتی که قرارداد داشتم، به تصمیم خودم در منزل کارهایم را انجام می‌دادم و به دلایلی مایل به حضور در آتلیه حوزه نبودم. به‌هرحال این همکاری بیش از سه سال طول نکشید که حاصل آن حدود ۱۳ تابلو بود که در گنجینه حوزه است و حدود سه تای آن در کتاب‌های «رؤیای فرشتگان» و فصل‌نامه «طاووس» و «خیال شرقی» به چاپ رسید.البته این مراکز از آثار هنرمندان عضو کتاب چاپ کرده است؛ ولی یک بار انتقاد خود را با مسئول واحد تجسمی وقت در میان گذاشتم که ایشان هم از اشکالات فنی که سر راه چاپ وجود دارد صحبت کردند که قانعم نکرد! در فاصله این سال‌ها در چهار دوسالانه دوم، سوم، چهارم و پنجم شرکت کردم که در کاتالوگ‌ها آثارم چاپ شده است. در دوسالانه پنجم به دبیری آقای مهدی حسینی اثری با عنوان «نارنج» را شرکت دادم و به نمایش گذاشته شد و معمول بود که آثار پذیرفته‌شده در کاتالوگ چاپ شود، متأسفانه اثر هشت نفر از خانم‌ها از جمله من در کاتالوگ چاپ نشد! همین‌طور تاآنجاکه به یاد دارم در نمایشگاه «تجلی احساس» در فرهنگ‌سرای نیاوران شرکت کردم که در دوره دوم اثر پذیرفته شد؛ ولی باز هم قصه چاپ‌نشدن رخ داد! در سال ۱۳۷۹ در نمایشگاهی با عنوان «بیان تمثیلی در نقاشی نوگرای ایران» که در محل موزه هنرهای معاصر تهران و در سال ۱۳۸۴ در نمایشگاه «هنر معنوی» در محل فرهنگ‌سرای نیاوران آثارم را شرکت دادم. ملاحظه می‌کنید تا الان که با شما گفت‌وگو می‌کنم حدود چهار نمایشگاه انفرادی در ایران و ۳۵ نمایشگاه گروهی در ایران و خارج از ایران (تورنتو، ترکیه، بوسنی و قزاقستان) شرکت کرده‌ام و تا آنجا که خودم را شناخته‌ام، ترجیح می‌دهم در گوشه خلوت و آرام اتاق کارم مشغول تولید اثر باشم تا این که انرژی خود را صرف تبلیغ کنم.خدا را سپاس این عطش کار هنوز وجود دارد و به محض اینکه به هدفی می‌رسم، مثل برگزاری نمایشگاه، بلافاصله کار جدیدی طراحی می‌کنم تا از رخوت پیشگیری کنم.

جالب است که تکنیک‌های مختلفی را تجربه کرده‌اید: از رنگ و روغن و آکریلیک روی بوم تا کار روی پارچه و به‌تازگی هم نقاشی‌های پشت شیشه. چرا؟

کنجکاوی، هنرمند را به تجربه‌های مختلف وادار می‌کند. البته متریال و مواد مورد استفاده یک نقاش قطعا با نوع بازنمایی اثر و خصوصیت ذاتی او حتما هماهنگ است؛ مثلا سال‌ها با رنگ و روغن کار کرده‌ام و هنوز هم همین‌گونه کار می‌کنم. بوی رنگ و روغن برزک حالم را خوش می‌کند. هرروز صبح وارد اتاق کارم می‌شوم. ابتدا سه‌پایه و میز کارم را با خوشحالی از نظر می‌گذرانم و یک نفس عمیق می‌کشم و انرژی می‌گیرم. خیلی دوست دارم که در اینجا یادی کنم از معلم عزیزم خانم نوشین‌دخت نفیسی، درس تاریخ نقاشی ایرانی را با ایشان در دوره ارشد در سال ۱۳۷۶ گذراندیم که از همان سال دوستی ما شروع شد و کلی از ایشان یاد می‌گرفتم. در یکی از گفت‌وگوهایمان موضوع تحقیق درباره داستان «یوسف و زلیخا» مطرح شد که از ایشان خواستم این تحقیق را برای ایشان انجام دهم. مطالعه این داستان در دو کتاب مقدس «قرآن» و «تورات» و کتاب «عبدالرحمن جامی» را توصیه کردند. ضمن پرداختن به داستان، تصاویر زیادی در ذهنم نقش می‌بست که تصمیم گرفتم یک مجموعه از این منظومه را تصویر کنم. همان‌طورکه ادبیات، خط و نقاشی در آثار گذشته همواره به کمک هم و در کنار هم به ظهور رسیده‌اند. موضوع انتخاب شد. فضایی را با رنگ‌های روحی (شفاف) می‌طلبید مانند آبرنگ که بهتر دیدم از آکریلیک استفاده کنم. تجربه جالبی بود، چون هم بافت متفاوتی از رنگ و روغن ارائه می‌داد و هم زود خشک می‌شد که می‌توانستم نتیجه کار را زودتر ببینم و در آخر مجموعه موفقی شد.هم‌زمان با این کارها مدت‌ها بود که به کار با پارچه فکر می‌کردم و جسته‌گریخته کارهایی با پارچه و دوخت برای دل خودم انجام داده بودم. نمایشگاهی با عنوان «پرده‌ها» که یادآور پرده‌های روی جالباسی‌های مادربزرگ‌هایمان بود، در سال ۱۳۷۸ در گالری «هفت ثمر» برگزار کردم که تکنیک آن «کلاژ پارچه و دوخت با دست» بود. علاقه‌مندی به این تکنیک بهانه برگزاری نمایشگاه انفرادی بعدی با عنوان «باغ ایرانی» شد. در دوسالی که مشغول خلق کلاژهای پارچه بودم، چندین بار به کاخ گلستان رفتم و گالری نقاشی آن را دیدم و به‌واسطه علاقه‌ام به هنر «دوره قاجار» مجذوب نقاشی‌های پشت شیشه شدم و به فکر تداوم و بازنگری این تکنیک افتادم. یکی از دوستان خانوادگی ما که از نوجوانی نقاشی پشت شیشه را از استادکاران قدیمی آموزش‌دیده بود، الفبای کار را برایم توضیح داد و بی‌وقفه شروع کردم.

یکی از کارهایی که توجه من را جلب کرده، نقاشی پشت شیشه‌های شما است که با بهره‌گیری از هنر قاجار، نگاه امروزی خود را هم وارد آن کردید. دلیل این علاقه‌مندی چیست ؟

به دلیل ویژگی‌های خاص این هنر به آن علاقه دارم. با مطالعه عکس‌ها و نقاشی‌های آن دوره و حتی با کپی از چند اثر نقاشی آن دوره این علاقه تشدید شد. مخصوصا آثار «میرزابابا» و «مهرعلی» که از نقاشان معروف آن دوره بودند، توجه من را به خود جلب کرد. در میان کارهایی که کپی کردم، تصویر دو زن در دو تابلوی متفاوت بود که یکی «زنی نشسته با بادبزن» و دیگری «زنی ایستاده با سیب» و «زنی با روبنده» منسوب به محمد. به‌واسطه کپی از روی این آثار که می‌توانست خودش کلاس درسی باشد، ناخودآگاه آثارم تحت تأثیر آنها قرار گرفت که بیشترین تأثیر را در مجموعه «یوسف و زلیخا» می‌بینم و شاید به مفهوم و احساس در مجموعه «جهیزیه ایراندخت» و حتی کارهای «کلاژ پارچه». در نهایت به نظرم همه کارها یکی هستند. فقط نوع متریال باعث شده که از هم متفاوت دیده شوند. هر حسی که در کلاژ پارچه دیده می‌شود، در کارهای دیگر نیز مستتر است. در مراجعه چندباره به کاخ گلستان مسحور معماری، کاشی‌کاری، آینه‌کاری، گچ‌کاری، نقاشی‌ها و لباس‌ها شدم. جالب است که در مواجهه با این آثار گذشته را مرور کرده و به زمان حال وصل شده‌ام. همین دیدن و نزدیک‌شدن به روح آثار، ایده‌های جدیدی را در من شعله‌ور کرد. البته بستگی دارد که با چه حال و چه پیشینه‌ای به تماشا بنشینی و در آخر دیدار با انرژی زیادی که دریافت کردم، به سراغ خط، سطح و رنگ می‌روم و آن‌قدر با آنها بازی می‌کنم تا آنچه خلق می‌شود، من را و تو را به خودمان، به ریشه‌مان پیوند بزند به زبان امروز.

در مجموعه کارهای شما، به‌ویژه در مجموعه «یوسف و زلیخا» و همین‌طور «جهیزیه»، نگرش خاصی به زنان در طول تاریخ دارید: زنان سازبه‌دست با صورت‌های محو، المان‌های زنانگی با حجب‌وحیا، زنان و پرندگان، کاسه لب‌پر شده، آب‌پاش مسی قُرشده... جالب است در ترسیم رنج‌های زنان، ویژگی‌های‌شان را نیز به تصویر کشیده‌اید. چرا؟

ازآنجایی‌که هنرمند حساس است و به مسائل و اتفاقات دوروبر خود و زندگی با نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر می‌نگرد، روبه‌رو شدن با هر موضوعی در زندگی‌اش می‌تواند به‌گونه‌ای در اثر او نمود پیدا کند. برای نمونه سال‌های آخر دبیرستان بود که رمان «علی شادکامان دره قره‌سو»، نوشته علی‌محمد افغانی را دبیر ادبیاتم معرفی کردند که بخوانیم. در همان تابستان آن را خواندم و تا هفته‌ها روزوشب به وقایع و فضای داستان فکر می‌کردم. همه تصاویر در ذهنم مجسم می‌شد. دوباره آن رمان را در ۴۰سالگی خواندم؛ منتها این‌بار همسر بودم و مادر دو فرزند. این‌بار خستگی و سختی‌هایی که شخصیت زن داستان به دوش کشیده بود، برایم پررنگ‌تر شد. حالا ببینید آثاری که آفریده شده، می‌تواند حاصل خواندن سرنوشت هنرمندانی مانند خانم قمر باشد و ده‌ها نفر نظیر ایشان، می‌تواند زندگی مادربزرگ من و شما باشد یا... موضوع نقاشی بهانه است که تو حرف دلت را بزنی تا یادآوری کنی آنچه از یاد رفته را... وقتی مجموعه «جهیزیه ایراندخت» را شروع کردم. در کل دو سالی که تک‌تک ظرف‌ها را جلوی چشم‌هایم می‌گذاشتم، مدت‌ها نگاهشان می‌کردم. آنها برایم دیگر کاسه و گلاب‌پاش و... نبودند که روزگار آنها را زخمی کرده بود. آنها انسان بودند! هرچه پیش رفتم، دیگر فقط انسان هم نبودند بلکه بینش و فرهنگی بودند که زخم خورده بودند و صدمه دیده بودند. آنها فقط متعلق به یک دوران خاص نبودند؛ شاید به تمام دوره‌ها تعلق داشتند که نمی‌دانستند کجای این دنیا هستند، معلق میان زمین و آسمان. آیا من هم صدمه دیده بودم؟ یا... بهتر بگویم، وقتی اثری خلق می‌شود، در واقع پرتره خود هنرمند است که آفریده شده است؛ خواه گلدان خواه فیگور یک انسان...

چه برنامه‌ای برای برگزاری نمایشگاه دارید؟

دوست دارم یاد استاد محمدابراهیم جعفری را زنده کنم. سال اول دانشکده بودم. ایشان جمله‌ای گفتند که همچنان آویزه گوشم است: «هنرمند باید هنرمندانه زندگی کند». در آن زمان که تازه وارد حوزه هنری شده بودم، نفهمیدم چطور باید هنرمندانه زندگی کنم. سال‌ها بعد در جریان پیوستگی کار و زندگی روزمره متوجه شدم که فقط از دل کار مداوم است که خلاقیت به دست می‌آید. باید در خواب و بیداری دغدغه‌ات خلق اثر باشد و حتی وقتی آشپزی می‌کنی و به رتق‌وفتق امور روزانه می‌پردازی، از هدف اصلی‌ات جدا نشوی. این پیوستگی خودش تو را می‌برد به آنجا که باید. به قول عطار: «تو پای به راه در نه و هیچ مپرس / خود راه بگویدت که چون باید رفت». بنابراین هنوز کار می‌کنم و خودم را هنوز دانشجو می‌بینم تا به نتایج جدیدی برسم و در آن موقع تصمیم به نمایش‌دادن می‌گیرم، زمانش را نمی‌دانم، شاید دو سال دیگر.

چرا در آثارتان به زنان توجه ویژه‌ای دارید؟

اتفاقا روزی یکی از دوستان جوانم همین سؤال را از من پرسید. گفتم وقتی صفحه روزنامه را باز می‌کنی و می‌بینی نوشته در بهبهان از مردی پرسیدند چند فرزند داری، در پاسخ فقط به پنج پسرش اشاره کرد و نام چهار دخترش را نیاورد، دلت می‌گیرد که آنها را اصلا نمی‌بیند، شاید ناخودآگاه نقش اصلی در آثارم را زنان بازی می‌کنند. هنوز در جامعه ما باید با اطرافیانت به دلیل این موضع که تفکیک جنسیتی قائل نشوند، بجنگی و این اصلا کار ساده‌ای نیست! درست است که زن مظهر مهر، فداکاری، لطافت و زیبایی است. اما او می‌تواند تصمیم بگیرد، تأثیرگذار باشد، تربیت کند، کانون خانواده را رهبری کند و در نهایت زن فرهنگ یک خانواده را بنا می‌کند.

زیر درختان زیتون

مهرجویی در «سینماسینما» و تجلیل از کریم مسیحی

● **گروه هنر:** داریوش مهرجویی، فیلم‌ساز معتبر سینمای ایران، به جمع اعضای آکادمی «سینماسینما» پیوست و به‌این‌ترتیب تعداد اعضای این آکادمی به ۸۶ نفر رسید. همچنین در دومین دوره جایزه آکادمی «سینماسینما»، تندیس مهرگیاه با عنوان «پاسداشت یک‌عمر عشق به سینما» به واروژ کریم‌مسیحی تعلق می‌گیرد. واروژ کریم‌مسیحی، فیلم‌ساز ۶۷ ساله و مطرح ایرانی است که در کارنامه هنری‌اش سابقه ساخت دو فیلم بلند سینمایی (پرده آخر و تردید)، یک سریال تلویزیونی (سمک‌عیار) و سه فیلم کوتاه (فاخته، کوچ و سلندر) را دارد. همچنین او در هفت فیلم، دستیار بهرام بیضایی بوده است. کریم‌مسیحی که از فروردین ۱۳۵۰ کار در سینمای حرفه‌ای را آغاز کرد، سابقه دستیاری بهمن فرمان‌آرا (شازده‌احتجاب)، امیر نادری (تنگنا)، محمدرضا اصلانی (چنین کنند حکایت) و کامران شیردل (صبح روز چهارم) را نیز دارد. سال گذشته در نخستین دوره جایزه سینماسینما، تندیس مهرگیاه «پاسداشت یک عمر عشق به سینما» به امیر نادری، فیلم‌ساز شهیر ایرانی، تعلق گرفته بود. آیین پایانی دومین دوره جایزه آکادمی «سینماسینما» به دبیری کیوان کثیریان و ریاست کیانوش عیاری، ۱۹ مرداد در هتل انقلاب تهران برگزار می‌شود.

رونمایی از مستند فرشاد فداییان در شهرکتاب مرکزی

● **گروه هنر:** مراسم رونمایی مستند «ذاکر» به کارگردانی فرشاد فداییان، چهارشنبه، ۱۶ مرداد، ساعت ۱۹ با حضور منوچهر انور، کیاوش صاحب‌نسق، فرشاد فداییان و... در شهر کتاب مرکزی برگزار می‌شود. این مستند درباره زندگی «نورمحمد دُرپور»، دوتارنواز خراسانی است که نشر این اثر را «مؤسسه فرهنگی، هنری نقطه تعریف» برعهده داشته. نورمحمد درپور از معدود بازماندگان صاحب‌سبک منطقه جنوب خراسان بود که گنجینه‌ای از نغمه‌های شفاهی موسیقی این منطقه را در سینه داشت و می‌توان او را نماد موسیقی عرفانی منطقه تربت‌جام و خراسان شمالی به شمار آورد. فرشاد فداییان، مستندساز صاحب‌نام، ساخت این مستند را برعهده داشته است. علاقه‌مندان به موسیقی و فیلم مستند می‌توانند روز چهارشنبه هم‌زمان با مراسم رونمایی مستند ذاکر، دی‌وی‌دی آن را در شهر کتاب مرکزی تهیه کنند. شرکت در این مراسم برای عموم علاقه‌مندان آزاد است. شهر کتاب مرکزی، واقع در خیابان شریعتی، بعد از خیابان مطهری، نبش کوچه کلاته میزبان کتاب‌خوانان و علاقه‌مندان به هنر است.

روزنه

از همین پریروز؟

● **علی فرهمند:** در میان خبرها، دیروز - که البته به وقتِ انتشار این یادداشت می‌شود پریروز- تنها یک «خبر» بود: «خسرو دهقان» به ریاست انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی درآمد. ابتدا «عجب است!» و بعد امیدواری به زبان رسید. تعجب؛ چون انگار حواس ما نبود که «دهقان» تا همین پریروز رئیس انجمنی که خود پایه‌گذارش بوده، نبوده (البته به‌جز یک دوره که هم‌نسلان من آن شب جنجالی را حتما به خاطر می‌آورند)! و چرا چنین چیزی اصلا به چشم نمی‌آمد تا همین پریروز؟ ما که اگر سری به خانه سینما می‌زدیم - به هر دلیل- اولین مکان کتابخانه‌اش بود و اولین دیدار، دیدارِ «خسرو دهقان» که گویی از لای نوشته‌هایش که همیشه پهن بود، به نوعی ریاست می‌کرد. تا همین پریروز اگر میزان صدا را کمی بالا می‌برد (که البته معمولا نمی‌بَرد)، تمام ماست‌ها کیسه می‌شد. حالا احتمالا از توی کتابخانه می‌برندش اتاق بالایی و کمی اختیارات بیشتر؛ اما همان است که بود و کِی رئیس نبوده؟ و چقدر دیر دوستان به این نتیجه رسیده‌اند که علنی‌اش کنند! «اتوبوس شب» پوراحمد به خاطرم می‌آید که «مهرداد صدیقیان» خودش را در فیلم به درودیوار زد که - به‌عنوان نقش اول- دیده شود، اما به وقت اکران همه می‌گفتند فیلم «خسرو شکیبایی»! بعضی آدم‌ها ذاتا رئیس‌اند، کاری‌اش هم نمی‌شود کرد و به کاریزمای طرف برمی‌گردد. این «خسرو» و آن «خسرو» هم ندارد. بعدش هم امیدواری آمد؛ که می‌شود چشم دوخت به سردر آن اتاق که شاید چیزی از تویش درآید؛ به نفع منتقد سینما. مثلا شاید آرزوی دوره‌ای دور و رفع بدهکاری و شکل‌گیری «فیپرشی»، شاید تفکیک «منتقد» و «نویسنده سینمایی» و ایجاد گزینش کیفی برای عضوگیری که هرکس از خانواده رانده شد، منتقد نامیده نشود - و البته سال‌هاست در جلسات مطرح می‌شود و نمی‌شود انگار، شاید ترجمه نقدهای منتقدان، شاید دیده‌شدن‌ها، فهمیده‌شدن‌ها، شاید جدی گرفته‌شدن‌ها (البته نه همه‌شان که همین ۲۰،۱۰ تا مدنظر است)، شاید بالاخره پس از سال‌ها؛ «نقد» و کجای کاریم که شاید به‌دست‌آوردن هویت قانونی و مستقل این انجمن صنفی... و شاید کارهایی که تا همین پریروز اگر یادمان بود که «خسرو دهقان» رئیس نیست و به او می‌گفتیم، احتمالا حل شده بود، اما حیف که حواس سر جایش نبود و «خسرو» تازه از پریروز رئیس شده.